

## آنان که باطل طلبیدند

در محاق رفتن ماه هدایت، تنها خسوف حقیقت نیست که اهل معنا، چیرگی شب تاریخ را نیز در پرده آن می‌بینند...



در محاق رفتن ماه هدایت، تنها خسوف حقیقت نیست که اهل معنا، چیرگی شب تاریخ را نیز در پرده آن می‌بینند. دیروز شمشیری در غلاف باطل و آمیخته به زهر جهل از مردی کر و کور و گنگ که مصداق ختم‌شده خداوند است، بر طاق جان حقیقت فرود آمد و در این میان رستگاری بود که به پیشواز جان حقیقت آمده بود و سوگند به خدای کعبه که شب تاریخ آغاز شد.

امیرالمومنین، امام علی بن ابی‌طالب (ع) در بیست‌ویکم رمضان سال چهلیم هجری در کوفه به شهادت رسیدند. سبب شهادت آن بود که عبدالرحمان ابن‌ملجم مرادی کندی در نوزدهم رمضان به هنگام فریضه صبح ضربتی زهرآگین با شمشیر بر فرق مبارک ایشان وارد کرد. ابن‌ملجم از خوارجی بود که از نهروان جان سالم به در برده بود. و اینک پس از 2 سال انتقام خویش و یارانش را از امام می‌گرفت.

خوارج در میانه صفین در ماه صفر سال 37 هجری پدید آمدند و اختلاف ایشان با امام به ظاهر بر سر ماجرای حکمیت بود. اما پرسش اساسی این است که سبب اصلی افتراق ایشان چه بود؟ امام چگونه به مواجهه فکری با بنیان اندیشه ایشان رفت؟ و در نهایت بستر پیدایش ایشان در زمان خلافت امام چه بود؟ در این جستار تلاش می‌کنیم تا به مناسبت سالروز شهادت امیرمومنان به این پرسش‌ها پاسخ گوئیم.

ابن‌ملجم را نمی‌توان از عناصر اندیشمند خوارج یا محکمه اولی به حساب آورد. داستان او چنانکه در کتب بسیار متقدم تاریخی آمده است بیشتر جنبه انتقام‌گیری شخصی دارد که عشق زنی کینه‌توز به نام قطام به آن اضافه شده است؛ زنی که برادر و پدرش از خوارج بودند و در نهروان کشته شدند. طبری به نقل از اسماعیل بن راشد می‌نویسد: «قصه ابن‌ملجم و یاران وی چنان بود که ابن‌ملجم و برك بن‌عبدالله و عمرو بن بکر تمیمی فراهم آمدند و از کار مردم سخن آوردند و عیب زمامداران قوم گفتند و از کشتگان نهروان سخن کردند و بر آنها رحمت فرستادند و گفتند: از پس آنها با زندگی چه خواهیم کرد که برادران ما بودند و مردم را به پرستش پروردگار می‌خواندند و در کار خدا از ملامت ملامتگر باک نداشتند؟

چه شود اگر جانبازی کنیم و سویی پیشوایان ضلال رویم و در کار کشتنشان بکوشیم و ولایت‌ها را از کار ایشان آسوده کنیم و انتقام برادران خویش بگیریم...؟ ابن‌ملجم همان روز زنی از طائفه تیم‌الریاب را دید به نام قطام دختر شجنه که پدر و برادرش در جنگ نهروان کشته شده بودند؛ زنی بود در اوج زیبایی. چون ابن‌ملجم او را دید عقلش خیره شد و کاری را که برای آن آمده بود فراموش کرد. و از او خواستگاری کرد. گفت: زنت نمی‌شوم مگر آنکه آرزوهایم را برآورده سازی. گفت: چیست؟ گفت: سه هزار درهم، یک کنیز، یک غلام و خون علی بن ابی‌طالب» (طبری، همان).

با این حال نمی‌توان شخصیت ابن‌ملجم را یکسره فارغ از بستر شکل‌گیری خوارج تلقی کرد. چنانکه آمد بستر تاریخی شکل‌گیری ایشان به جنگ صفین بازمی‌گردد که امام با معاویه مشغول جنگ بود. داستان معروفی است که در میانه جنگ صفین آنگاه که معاویه ناامید از ادامه جنگ و ترسان از شکست به توطئه عمرو بن عاص قرآن‌ها را بر سر نیزه گذاشت و دعوی حکمیت قرآن کرد، بسیاری از یاران امام - چون اشعث بن قیس کندی، سفیان بن ثور، خالد بن معمر و عثمان بن حنیف، در حالی که امام مرتب به ایشان هشدار می‌داد این نیرنگ و فریب عمرو است - در دام این توطئه افتادند و امام را مجبور به پذیرش آن کردند.

بدین‌سان پیمان‌نامه حکمیت نوشته شد و قرار شد تا دو داور - یکی از طرف امام و دیگری از طرف معاویه - در اذرح در نزدیکی دومه الجندل (در اردن کنونی که نسبت به طرفین نزاع فاصله یکسانی داشت.) با هم بنشینند و تا ماه رمضان آینده برابر حکم خدا در قرآن و سنت، حکم کنند. آنگاه که اشعث بن قیس کندی نامه حکمیت را در میان سپاهیان می‌چرخانید، نخستین زمره مخالفت با آن بلند شد که «آیا در کاری که از آن خداست مردان را داور قرار می‌دهید و حکم را بدانان می‌سپارید؟... هیچ‌کس را نسزد در حکم خدا دست بردن!»

این سخنان عروه بن‌ادبه تمیمی از بنی‌تمیم که همراه شد با این آیه قرآن که «ان الحکم الا لله / نیست حکم جز از آن خدا» در میان بنی‌تمیم و سپاهیان، طرفداران فراوانی یافت. با وجود آنچه مشهور است، گروهی که بعداً به خوارج مشهور شدند، مخالف ادامه جنگ نبودند. اگر به هسته مخالفان ادامه جنگ پس از به‌سر نیزه رفتن قرآن بنگریم، متوجه خواهیم شد که بیشترین آنها از یاران نزدیک امام بودند که تا پست فرمانداری را نیز در اختیار داشتند. خوارج در واقع گروهی از پیاده‌نظام و افراد کم‌توانی بودند که اصولاً از قدرت درک و تحلیل حوادث بی‌بهره بودند؛ از همین روست که از سردسته اولیه ایشان یعنی عروه بن‌ادبه، نمی‌توان نشانی در کتب یافت. ایشان دسته‌ای از بی‌نام‌نشانان سپاه امام بودند که بر اثر کثرت صوم و صلات

سرهای پینه‌بسته داشتند و به سبب قرآن‌خوانی بی‌امان به «قراء» مشهور بودند.

به هر روی پس از این ماجرا امام راهی کوفه شد تا حکمین، یعنی ابوموسی اشعری و عمروبن‌عاص کار خویش را انجام دهند. خوارج اما از بازگشت به کوفه خودداری کردند و در نزدیکی کوفه در جایی به نام حروراء اردوگاه بر پا کردند. ایشان، شب‌بن‌ربعی را به فرماندهی برگزیدند و عبدالله‌بن‌کواء پیشکری را به امامت نماز، به تدریج این فکر در ایشان به‌نحوی قدرتمند پدید آمد که تحکیم، گناهی بزرگ و نابخشودنی است و جز با توبه از این گناه کبیره نمی‌توان از عواقب شوم آن خلاصی یافت لذا خود دست به توبه زدند و از امام نیز خواستند تا به سبب این گناه کبیره که در نظر ایشان منجر به کفر شده بود دست به توبه بزند. ایشان توبه امام از کفر را شرط بازگشت خویش به اردوگاه اعلام داشتند.

امام از پذیرش کفر به شدت امتناع کرد و ابن‌عباس را برای مناظره با ایشان به حروراء فرستاد. این کثیر در «البدایه و النهایه» از موفقیت نسبی ابن‌عباس در بازگرداندن بخشی از ایشان سخن می‌گوید، هرچند برخی گزارش‌ها حاکی از حضور خود امام در اردوگاه است و بازگشت تعداد کثیری از ایشان را در واقع به خود امام نسبت می‌دهد. در نهج‌البلاغه از فرستادن ابن‌عباس سخن به میان آمده است. در این گزارش حتی امام اسلوب مناظره با خوارج را به عبدالله‌بن‌عباس گوشزد می‌کند؛ «با خوارج به وسیله قرآن جدل مکن زیرا قرآن، تفسیرپذیر و دارای وجوه گوناگونی است؛ تو چیزی می‌گویی و آنها چیز دیگری می‌گویند. بلکه با ایشان با سنت پیامبر احتجاج کن. زیرا ایشان راهی جز پذیرش آن ندارند.» (نهج‌البلاغه، نامه 77)

البته این نکته نیز قابل ذکر است که برخی در اصالت این فراز، اعتراض روا داشته‌اند. علت این تشکیک نیز چندان پوشیده نیست و به نحوه نگاه امام به قرآن کریم که در این فراز واگویی شده است، بازمی‌گردد. شاید این اعتراض را به‌صورت کلی بتوان مقبول یافت اما اگر به موضوع بحث میان امام و خوارج نگاهی بیفکنیم، شاید بتوان آن را قابل پذیرش تصور کرد. این موضوع در واقع به تعریف ایمان و رابطه ایمان و گناه کبیره بازمی‌گردد که از نگاه خوارج با ارتکاب گناه کبیره، آدمی از دایره ایمان خارج می‌شود. احتمالاً امام اینگونه تشخیص داده‌اند که در این بحث بخصوص که محور اصلی آن را بحث از تعریف ایمان تشکیل می‌دهد، رجوع به سنت نبوی و در واقع افعال واضح و روشن پیامبر اکرم جای هرگونه شک و شبهه‌ای را از میان می‌برد. مباحث تعریف ایمان در اواخر قرن دوم هجری میان گروه‌ها به واقع تأکیدی است براین امر که هر گروهی با هر گرایش‌ی تلاش می‌کند تا مطلوب خویش را از قرآن طلب کند. شاهد اصلی بر این موضوع را اما باید سخنان خود امیر مومنان (ع) بدانیم که احتمالاً در جمع نمایندگان خوارج ایراد شده است.

در این سخنان امام به‌وضوح بر ادله‌ای از سنت نبوی دست می‌گذارند که نشانگر از سنخ اعتقاد بودن ایمان و خروج اعمال و گناهان از دایره ایمان است؛ «پس اگر به گمان خود جز این نپذیرید که من خطا کردم و گمراه گشتم، چرا همه امت محمد (ص) را به گمراهی من گمراه می‌پندارید و خطای مرا به حساب آنان می‌گذارید و به خاطر گناهانی که من کرده‌ام ایشان را کافر می‌شماری؟ شمشیرهایتان برگردن، بجا و نابجا فرود می‌آید و گناهکار را با بی‌گناه می‌آمیزد و یکی‌شان می‌انگارد.

همانا دانستید که رسول خدا(ص) زناکار محسن را سنگسار کرد، سپس بر او نماز گزارد. دست دزد را برید و زناکار نامحسن را تازیانه نواخت. سپس بخش هر دو را از فیهی (= سهم مسلمانان از جنگ) به آنان پرداخت و هر دو خطاکار چه دزد و چه زناکار، زنان مسلمان را به زنی گرفتند (امام قصد توضیح این مطلب را دارد که با انجام گناه کبیره - حال هر گناهی که باشد - مسلمان از دایره ایمان خارج نمی‌شود. البته تمام این مباحث بر این فرض است که تحکیم را گناه کبیره بشمریم زیرا امام این عمل را به هیچ وجه گناه تلقی نمی‌کنند). رسول خدا(ص) گناهانشان را بی‌کیفر نگذاشت و حکم خدا را درباره ایشان بر پا داشت و سهمی را که در مسلمانان داشتند از آنان بازگرفت و نامشان از طومار مسلمانان بیرون نکرد.» (نهج‌البلاغه، خطبه 127). این مباحث امام در بسیاری از ایشان مؤثر افتاد اما قریب به 4 هزار نفر همچنان در اردوگاه ماندند. امام باز به موعظه ایشان پرداخت و این بار به تشریح جریان حکمیت پرداخت.

از نگاه امام حکمیت امری مشروط به پیروی از حکم خداست و در خارج از آن - به‌خصوص اگر تابع هوی و هوس داوران شود - جایگاهی ندارد؛ «همانا دو داور گمارده شدند تا آنچه را قرآن زنده کرد، زنده گردانند و آنچه را مرده خوانده بمیرانند. زنده‌داشتن قرآن فراهم‌آمدن بر دآوری آن است و میراندن آن جداگردیدن و نپذیرفتن احکام قرآن. اگر قرآن ما را به سوی آنان کشاند، پیرو آنانیم و اگر آنان را به سوی ما براند، پیروی ما خواهد کرد. پس ای ناکسان! نه شری بنیان نهادم، و نه شما را درکارتان فریب دادم و نه آن را چنانکه نیست به شما نشان دادم. رای مهتران شما بر آن شد که دو بگزینند تا به دآوری بنشینند. از آن دو پیمان گرفتیم که از حکم قرآن بیرون نشوند و از آنچه گویند به دیگر سو نروند اما آن دو گمراه شدند و حق را واگذارند حال آنکه آن را می‌دیدند» (همان).

برخی محققان، بر این باورند که در میان خوارج - لاقلاً در چند دهه نخستین - چندان متفکر و صاحب‌نظری یافت نمی‌شود؛ از این رو نمی‌توان چندان تحلیل را به لایه‌های زیرین فکری سوق داد. از نگاه ایشان خوارج محصول 4زمینه عمده‌اند که از قضا در کلام امیرمومنان (ع) به برخی از این زمینه‌ها اشارت رفته است:

الف) خوارج از رفتار برخی نخبان صحابه ناراضی بودند. این ناراضیتی به نحوه تقسیم غنایم جنگی، به‌خصوص پس از فتوحات گسترده در جهان اسلام بازمی‌گشت. تجلی این امر از نگاه ایشان در زندگی اشرافی برخی صحابه خلاصه می‌شد. شاید بتوان علت اصلی این امر که خوارج طیف وسیعی از صحابه از عثمان‌بن‌عفان گرفته تا اصحاب جمل و صفین و امام علی‌بن‌ابی‌طالب را تکفیر می‌کردند در همین پدیده مشاهده کرد.

ب) هسته مرکزی خوارج را اعراب بیابانگرد و متمردي تشکیل می‌دادند که اصولاً میل چندانی برای انقیاد به حکومت مرکزی از خویش نشان نمی‌دادند. نمونه‌ای از این امر را می‌توان در جنگ‌های رده در دوران خلافت ابی‌بکر بن‌ابی‌قحافه ردگیری کرد.

ایشان اعتقادی به این امر که حکومت از آن قریش باشد، نداشتند؛ هرچند هیچ وقت موفق نشدند تا حکومتی خارج از قریش تشکیل دهند. روحیه خاندان تمیم که از اعراب خالص بودند و از قضا هسته مرکزی خوارج را تشکیل می‌دادند، دقیقاً با این امر در سازگاری است.

ج) جنبش خوارج در تعصبات قبیله‌ای نیز ریشه داشت. این ناسازگاری‌ها تا حدی خود را در جنگ صفین نشان داد. در این جنگ قبایل ربیعہ میداندار هستند و به روایت منقری، امام هیچ‌کس را چون ایشان میدان و فرماندهی نمی‌داد. این امر بر قبایل مضر که تمیم نیز جزئی از ایشان بودند، گران می‌آمد. سران خوارج نیز چون مسعر بن فدکی، حوقوص بن زهیر، عروه بن ادیه و برادر وی ابوهلال و نیز شیبث بن ربیع، مستورد و هلال بن علقمه، همگی از مضر بودند. این تضاد به حدی است که برخی حتی احتمال حسادت مضر به پیروزی‌های پی‌درپی ربیعہ را مطرح ساخته‌اند. می‌دانیم که مالک اشتر و اشعث بن قیس از نزدیکان و اثرگذاران سپاه امام علی (ع) به شمار می‌رفتند که از اعراب جنوبی و یمنی‌تبار بودند.

د) جنبش خوارج همچنین در اندیشه‌های غالبان و سبئی ریشه داشت زیرا ایشان در قتل عثمان دست داشتند و همواره از آن می‌ترسیدند که با آرام‌شدن اوضاع به جنایت ایشان رسیدگی شود؛ از این رو آزادی خویش را در هر چه و مرج جست‌وجو می‌کردند. شاید نتوان تمام این زمینه‌ها را به واقع زمینه‌های حقیقی پیدایش خوارج به شمار آورد اما بی‌شک برخی از آنها حقیقی است و در کلام امام هم به آنها توجه شده است؛ «پس شما بدترین مردمید و آلت دست شیطان و موجب گمراهی این و آن. به زودی 2 دسته به خاطر من تباه می‌شوند؛ دوستی که کار را به افراط کشاند و محبت او را به راه غیر حق ببرد و آنکه در بغض اندازه نگاه ندارد. با اکثریت همدستان شوید؛ «الزموا السواد الاعظم» که دست خدا همراه جماعت است» (نهج البلاغه، خطبه 127). امام در همین فراز کوتاه به 3 نکته اساسی که با برخی زمینه‌های پیش‌گفته هماهنگی دارد اشاره می‌کند؛ نخست آنکه عده‌ای در شأن امام غلو کرده‌اند و به اصطلاح در محبت، راه افراط پیموده‌اند و گروهی نیز به سبب قبیله‌گرایی از امام کینه دارند. امام راه درمان این دو درد را پیوستن به سواد اعظم که همان جمع مسلمانان هستند می‌داند و به آن توصیه می‌کند؛ از این رو با باقیمانده خوارج به جنگ می‌پردازد. امام خوارج را در آخرین لحظات اندرز می‌دهد که «سنگ بلا بر سرتان بیارد چنان که نشانی از شما باقی نگذارد» (همان، خطبه 57) و چون آماده جنگ خوارج شد بدو گفتند که آنان از پل نهروان عبور کردند. ایشان فرمودند: «قتلگاه ایشان این سوی رود است.

به خدا سوگند که ده کس از آنان نرهد و از شما ده تن کشته نشود.» (همان، خطبه 59) و چون خوارج کشته شدند، عده‌ای به امام گفتند: ای امیر مومنان همگی کشته شدند. امام در پاسخ خبر از تداوم فکر انحرافی ایشان دادند و فرمودند: «هرگز! به خدا که نطفه‌هایشان در پشت‌های پدران و رحم‌های مادران وجود خواهد داشت.

هرگاه که مهتری از آنان سر برآرد، از پایش دراندازند، چندان که آخرکار، مال مردم ربایند و دست به دزدی یازند» (همان، خطبه 60). امام آنگاه میان رهبران و توده خوارج تفکیک کردند و توده را مستحق کشتن ندانستند چراکه «فرق است میان آنکه به طلب حق است و راه خطا پیماید و آنکه باطل را طلبد و آن را بیابد» (همان، خطبه 61) و چون امام بر کشتگان ایشان گذر می‌کرد به سبب اصلی گمراهی ایشان اشارت کردند که «بدا به حال شما؛ آنکه شما را فریفته گرداند، زیانتان رساند. و امیر مومنان را گفتند، که ایشان را فریفت؟ فرمودند: شیطان گمراه‌گر و نفس‌های به‌بدی‌فرمای، آنان را فریفته آرزوها ساخت و راه را برای نافرمانی‌شان پرداخت؛ به پیروز کردن‌شان وعده کرد و به آتششان درآورد. و فرمود که از نافرمانی خدا در نهان‌ها بپرهیزید که شاهد، همان حاکم است.» (همان، حکمت 323 و 324)

سجاد واعظی منفرد  
همشهری آنلاین